

از آن سوی زمان به این سوی جهان

نوشتاری در سه بخش

نوشته نورالله «نورمن» گبای

Please find the English translation of this essay in the accompanying file.

- بخش نخست ۱
بخش دوم ۸
بخش سوم ۱۴

بخش نخست

بر لبِ جوئی نشین و گذرِ عمر ببین

این اشارت ز جهانِ گذران ما را بس

یکی از جوانبِ حتمی و بی چون و چرای زندگی «تغییر» است و هیچ تغییری هم بدون اشکال نیست. هم از این رو، «خوشبخت» افراد و جوامعی نیستند که مشکلی ندارند، چون زندگی اساساً بدون مشکل نیست و به قولی، این جمع مشکلات است که آن را «زندگی» می نامند! بلکه خوشبخت افراد و ملت هایی هستند که با مشکلات خود مشکلی ندارند، به این معنی که می توانند عاقلانه و به موقع، مشکلات خود را برطرف کنند و آماده آزمون بعدی شوند. به هر حال، «موجیم که آسودگی ما عدم ماست. / ما زنده از آنیم که آرام نداریم.»

زندگی همانند رودی روان است که پیوسته در جنبش است و آبی که در این لحظه از یک نقطه این رودخانه می گذرد با آب لحظه‌ای پیش یکسان نیست. تغییرات به نوبه خود یکسان نیستند و در تغییرند و برای هر فرد، گروه انسانی کوچک یا ملتی بزرگ و از زمانی به زمانی دیگر متفاوتند. بدین سان، زندگی ما یهودیان ایران، برخاسته از آن سوی زمان به این سوی جهان، کوله باری ۲۷۰۰ ساله را بر دوش دارد که همواره در مکان ها و زمان های گوناگون، متفاوت و در تغییر بوده است. با این وجود، یهودیان ایران همچون گل نیلوفر آبی که در مرداب متعفن می روید اما هرگز بوی مرداب را به خود نمی گیرد، مفتخرند که در طی ۲۷۰۰ سال گذشته، حتی در منتهای تبعیضات دینی، بدون دارا بودن یشیوا و تدریس کتابهایی همچون شولحان عاروخ، به حفظ ارثیه ارزشمند خود پایبند بوده و هستند. چنان که دکتر تقی ارانی گفت،

«جریان تاریخ شطّ مقدس و روشنی است که به دریای تکامل می ریزد. بگذار در این شطّ مقدس از قطراتی باشیم که به دریا می ریزند، نه آنهایی که در کنار لجن زار، آلوده و گندیده می شوند.» تقاضای من از دوستان به ویژه مروّجین دین این است که بگذارید فرزندان ما هم گام با زمان باشند.

شرحی هرچند مختصر از گزیده ای از رخدادهای گوناگون گذشته ما، به ویژه برای نسل های آینده، جالب و گاه عبرت انگیز و آموزنده خواهد بود، چنان که گفته اند «اگر می خواهی بدانی چه هستی، به گذشته ات بنگر؛ اما اگر می خواهی بدانی چه خواهی شد، ببین که اکنون چه می کنی.»

کما بیش یکصد سال پیش، با روی کار آمدن رضاشاه کبیر، تهران، پایتخت ایران، مرکزیت هرچه بیشتری یافت. از آن هنگام، آن دسته از یهودیان ایرانی که در شهرستان های ایران زندگی می کردند و اکثریت جمعیت یهودی ایرانی را تشکیل می دادند، به تدریج به تهران کوچ کردند و با کوله باری از آداب و رسوم گوناگون که در درازای قرن ها اقامت در شهرهای کوچک و بزرگ پدید آمده بود، به این شهر آمدند. این مهاجرت بزرگ و سراسری از جهاتی با مهاجرت وسیع پس از انقلاب ۱۹۷۹ م. به ویژه به شهر لس آنجلس در آمریکا بی شباهت نبود. آنان در پی مهاجرت به پایتخت، با بهره گیری از آموخته های مدارس «آلیانس ایسرائلیت» یا «اتحاد» که در چندین شهر یهودی نشین شعبه داشت، و به برکت تبعیض کمتر نسبت به ایشان در محیط تهران، هر یک با فرهنگی چه بسا کاملاً متفاوت، اما با اتکاء به دین مشترک خود، به یهودیان تهران پیوستند.

جالب است بدانیم که یهودیان کاشان در پی قتل خون آلود و ناجوانمردانه دکتر سلیمان برجیس، فرزند حکیم یعقوب ملقب به «شمس الحکما»، در سال ۱۹۴۴ م. به «جرم» آن که بهایی بود، شهر و دیار خود کاشان را ترک کردند. اما بیشتر یهودیان ایرانی در تهران و دیگر شهرها، مدتها پس از آن، در سال ۱۹۸۰ م. و پس از قتل بیرحمانه و وحشیانه حاج حبیب القانین، از ایران خارج شدند. افسوس که اغلب آدمی تا دست خودش نسوخته باشد، سوختن با هیچ آتشی، از جمله آتش نفرت دینی را، باور نمی کند.

در آن دوران، وضع یهودیان تهران خود چندان تعریفی نداشت. شرایط زندگی آنان بازمانده ای رقت بار از دوران منحوس قاجار بود. بیشتر یهودیان تهران در گنوی یهودیان واقع در ناحیه عودلاجان که به «محلّه عودلاجان» یا «محلّه» شهرت داشت زندگی می کردند و در کوچه های بسیار کثیف و متعفن آن، به سختی و اغلب در فقر روزگار می گذراندند. حتماً می پرسید، «فقری که بازده تبعیض است به جای خود، اما چرا کثیف و چنان بد بو؟!» پاسخ از پرسش دردناکتر است: چون شهرداری تهران بر خلاف سایر مناطق، زباله محلّه یهودیان را جمع آوری نمی کرد و بیرون نمی برد.

طبیعی است که اگر زباله دانشگاه هاروارد و کاخ سفید را هم به بیرون حمل نکنند، ظرف چند روز به محیطی کثیف و آکنده از بوی بد تبدیل می شوند و مرکز شیوع انواع بیماری ها می گردند!

با این وجود، در مقایسه با یهودی شهرستانی، یهودیان تهران از آزادی بیشتر برخوردار بودند و با غیر یهودیان معاشرت بیشتری داشتند؛ و در نتیجه به اصطلاح «اجتماعی تر» بودند و لهجه ای بهتر داشتند. با این وصف، یهودیان تهران با همان وضع اسفبار خود، نسبت به شهرستانی ها احساس برتری می کردند و برای آنها داستان ها می ساختند! به عنوان نمونه، درباره یهودیان کاشان می گفتند که «کاشی که به تهران می آید، یک آجر را در دستمال ابریشمی می پیچد، به عنوان دفتر تجارتي زیر بغل می گذارد، به بازار بزرگ تهران می رود و از این و آن می پرسد، «سرای امیر کجاست؟» — و چشم بر هم بزنی، در سرای امیر حجره هم خواهد داشت! یا آن که می گفتند وقتی یهودی شیرازی اهل دل به تهران می آید، می پرسد «باغ کجاست؟» یزدی که می آید، می پرسد «کنیسا کجاست؟» اما رشتی که می آید می پرسد «هم شهری کجاست؟!»

لینک ترانه قدیمی مو میرم شیراز، شیراز اصفهون! در یوتیوب:

https://youtu.be/m0-p6Y_hbAk

لینک ترانه گیلکی آها بگو! در یوتیوب:

<https://youtu.be/0FLJv8-R-i4>

یهودی ایرانی از آن سوی زمان تا این سوی جهان چه سرنوشت شگفتی داشته است! از شهر دماوند در شمال تهران گرفته تا نهاوند در غرب کشور؛ از یزد، کرمان، کاشان و همدان گرفته تا اصفهان که به «دارالیهود» یا «خانه یهودیان» شهرت داشت، تا گلپایگان، خوانسار و گرمسار؛ از مشهد در استان شرقی خراسان هم مرز با افغانستان گرفته تا سنندج در غرب، واقع در کردستان ایران و هم مرز با عراق؛ از لار و بیجار گرفته تا اهواز، خرمشهر و آبادان در جنوب، بابل در شمال و کرمانشاه در غرب؛ از بانیان، توپسرکان، ملایر، بروجرد و رضاییه گرفته تا رشت و بندر پهلوی — همگی در جنب و جوش کوچ به تهران و از تهران به تل آویو، اروپا یا آمریکا! درباره هر یک از شهرهای ایران و تاریخ و تاریخچه اقامت یهودیان در آنها می توان کتاب ها نوشت! امید است که متولدین این شهرها و دیگر نقاط ایران درباره شهر زادگاه خود و پیشینه دراز اقامت و زندگی یهودیان در آنها بنویسند، چرا که این خاطرات تاریخی و تکرار ناشدنی نه تنها خواندنی هستند بلکه بسیار آموزنده اند. در اینجا خواهشمندم که تا مجله

محترم پیام، این تنها مجله فارسی زبان جامعه، با حمایت من و شما برقرار است، بنویسید؛ فردا دیر است. چنان که زنده یاد شاعره فخره یهودی، خانم مهین عمید سرود، «جای پای است ز ما آنچه به جا می ماند.» باشد که لااقل جای پای از خود به جای بگذاریم، وگرنه در آینده ای نه چندان دور، طبعاً نه کسی خواهد بود که بنویسد و نه مجله ای که به گوش همگان رسانده شود. بگذریم.

یهودیان تهرانی در یک نکته متفق القول بودند و می گفتند که یهودیان شهرستانی اغلب «خسیس» هستند! غافل از این که «حسابگری» با «خساست» فرق می کند و میان انسان «محتاط» و «ترسو» تفاوت وجود دارد؛ همانگونه که میان انسان «دین‌دار» و «متظاهر» فرق بزرگی است و تفاوت انسان «آینده نگر» با «نزدیک بین» از زمین تا آسمان است. آری، میان یهودیان، بسته به میزان فشار تبعیضی که بر آنان روا می شد، تفاوت فراوان بود.

هرگز نمی توان زندگی اسف بار یهودیان مشهد یا اصفهان، با بابل، همدان و کاشان را با یهودی کرمانی، شهری که می توان گفت کمابیش خالی از تبعیض بود، مقایسه کرد. یهودی شهرستانی اگر فرضاً دو دلار امروز درآمد داشت، سعی می کرد با منتهای صرفه جویی، هزینه چند روز زندگی خود را با همان مبلغ ناچیز تأمین کند، چون اساساً امیدی به آینده و درآمد فردای خود نداشت. بحث از کیفیت زندگی نبود، بلکه صحبت بر سر زنده ماندن بود. این «خساست» نبود، بلکه حسابگری، دور اندیشی و احتیاط بود. افسوس، چنان که سعدی می گوید، «دو کس رفتند و حسرت بردند، یکی آن که داشت و نخورد، دیگر آن که دانست و نکرد.»

البته ضرورت این طرز فکر محتاطانه و عادت به چنین صرفه جویی به جا، گاه در برخی از انسانها چنان رسوخ می کرد که منجر به عادت زشت «خساست» می گردید، تا آنجا که همان شخص بعدها حتی پس از ثروتمند شدن هنوز دست از این عادت بی جا بر نمی داشت و نمی دارد. این پدیده محدود به ناحیه‌ای خاص نیست و چه بسا ابداً ارتباطی با شهر و دیار آدمی نداشته باشد که بتوان آن را به همه اعضای یک اجتماع تعمیم داد. یکی از نکات مهم این است که هیچ عادت خوب یا بد فردی را نباید به همه یک جمع نسبت داد. مثلاً این اشتباه است که گفت «همه قد کوتاه‌ها چنینند» یا «قد بلندها همه چنانند.» حتی دی.ان.ای. یا مختصات ژنتیک صرفاً متعلق به یک فرد هستند و بین والدین و فرزندان آنها نیز کاملاً مشترک نیستند، چه برسد به همه شهر و دیار! دوقلوهای همسان هم با وجود آن که ژن مشترک دارند، با تفاوت های قابل توجه رشد می کنند. به این ترتیب، تعمیم رفتارهای فردی به یک گروه غالباً اشتباه است.

ذهنیتی که به روابط موفق میانجامد

به جا است که برای تنوع در مطلب حاضر و کسب دانش بیشتر، از طریق کامپیوتر یا تلفن دستی خود به لینک زیر سر بزنید و ویدیویی فوق العاده جالب را تماشا کنید. شخصاً فکر می‌کنم که این فیلم کوتاه از چند کتاب آموزنده تر است. در این گفتار تقریباً چهار دقیقه‌ای که ذهنیت پشتِ صحنهٔ روابط موفق عنوان دارد،¹ راهب بودایی جناب راذانات سوامی با متانت از قیاس زنبور عسل و مگس برای تشریح ذهنیت گزینشی، مثبت‌گرا و هدفمندی که راز موفقیت در روابط و بهبود کیفیت زندگی است، بهره‌جسته است. چنان‌که ایشان می‌گویند، آدمی باید همچون زنبور عسل که حتی در میان انبوهی از چیزهای بیهوده، گل زیبایی را میابد و شهد آن را می‌نوشد، به نکات مثبت فرد دیگر بیاندیشد و از منفی بینی پرهیز کند.

<https://youtu.be/rKSLjWvCa14>

نسخه‌ای دیگر از این ویدیو با زیرنویس فارسی موجود است که به زودی در وبسایت www.BabaNouri.com در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

این گفتار مرا به یاد خاطره‌ای جالب انداخت. سالها پیش در ایران، شاهد آشتی‌کنان و بگومگوی زن و شوهری جوان بودم که دارای دو فرزند بودند. شوهر تهرانی بود، اما خانم شهرستانی. با ملاحظهٔ اخلاق برجسته و صفات درخشان آنان، شگفت زده شدم که چرا باید دچار اختلاف شده باشند. از مادرِ عروس که خانم شایسته‌ای بود به طور خصوصی پرسیدم، «خانم گرامی، من مشکلی نمی‌بینم. علت اختلاف این دو چیست؟» پاسخ داد، «روغن!» گفتم، «آیا داماد روغن فروش است؟» خندید و توضیح داد، «خیر! دختر من در منزل پدر و مادر نازنین شوهرش از بوی روغن کنج در غذای مادر شوهر بیزار است و از خانه فرار می‌کند. داماد عزیزم وقتی به خانه ما می‌آیند، از بوی روغن دنبهٔ غذای مادر زن، یعنی خودم، از خانه که هیچ، از شهر فرار می‌کند!» سرانجام با ممنوع شدن هر دو نوع روغن در غذای ایشان و عذرخواهی به دلیل بی‌حرمتی به آنان، جای شما خالی، با صرف پلو - هویج و لوبیای تهرانی که با جناب روغن زیتون پخته شده بود، هر دو طرف راضی شدند و قضیه به خیر و خوشی خاتمه پیدا کرد!

¹ *The Mindset Behind Successful Relationships*, Radhanath Swami, video, June 2019, YouTube.

دربارهٔ اجتماعات یهودی در شهرها و شهرستان های گوناگون ایران، با توجه به قدمت اقامت هر اجتماع در هر یک از این شهرها و رنگارنگی آنان، می توان همچون اجتماعات یهودی که از دل کشورهای گوناگون و از آن سوی زمان به این سوی جهان و دنیای امروز برآمده اند، پژوهش کرد. برای نمونه، روزی فرزندم از من پرسید، «شما می گویند که کاشان شهری است قدیمی، گرم و خشک و بی آب و علف. پس چه شد که گروهی از یهودیان در گذشته ای دور این شهر را برای اقامت انتخاب کردند؟!» کمی فکر کردم و گفتم، «نمی دانم!» فرزندم با خنده گفت، «اما من مطالعه کرده ام و می دانم. همانطور که خود شما گفتید، قرنهای پیش، از حدود قرن دوم پیش از میلاد تا قرن هجدهم میلادی، مسیر تاریخی تجاری موسوم به "جادهٔ ابریشم" همچون نمایشگاهی سیار از کالاهای چینی آن دوران فعال بود. این جاده یا شبکهٔ جاده ها که در اوج خود از چین آن زمان تا بندر ونیز در اروپا امتداد داشت، در بخشی از مسیر خود، از کنار کویر کاشان در ایران می گذشته است. چنان که خود گفتید، بخشی از آثار باقیمانده از آن دوران، خرابه های کاروان سراهای آن روزها است که در کنار کویر لوت در نزدیکی کاشان دیده می شوند.»

توضیح فرزندم همچون پنجره ای گشوده به روشنایی بود. با توجه به دیده های خود، به او گفتم، «به احتمال زیاد همینطور بوده است، چون در دوران کودکی من، مانند قرنهای پیش از آن، اکثریت مطلق زنان یهودی کاشان نخ ابریشم خام را برای رنگ کردن و بافتن فرش و پارچهٔ نفیس مخمل آماده می کردند. همچنین کسب و کار اغلب مردان یهودی، از جمله اعضای خانوادهٔ خود ما و اجداد من و نیز پدر حاخام یدیدیا شوفط، خرید و فروش نخ ابریشم بود.» آنان نخ خام را از پرورش دهندگان کرم ابریشم که تولید کنندهٔ نخ ابریشم بودند می خریدند، و چنان که گفته شد و در نوشتارهای پیشین به تفصیل آورده ام، آن را به اصطلاح «عمل می آوردند» و آمادهٔ رنگ کردن و سپس بافتن می کردند.

نکته ای چشمگیر آن است که تا آنجا که من دیدم و به خاطر می آورم، این حرفه منحصر به زنان و مردان یهودی کاشان بود. پرسش این است که آیا این صنعت از کجا و چگونه به کاشان رسیده بود و چگونه در عمل ویژهٔ یهودیان شهر بود؟ چنان که می دانیم، از قدیم الایام تا امروز، چین مرکز پرورش کرم ابریشم و تولید نخ ابریشم برای بافت انواع فرش، مخمل و پارچهٔ ظریف ابریشم بوده است. فکر می کنم می توان گفت این یهودیان بودند که قرنهای پیش برای داد و ستد با چین و همراه بازرگانان چینی، از راه جادهٔ ابریشم گذارشان به کاشان افتاد؛ و گروهی از همانان که رنگ کردن ابریشم و بافت انواع گوناگون محصولات ابریشمین را از چینی ها آموخته بودند، در کاشان ماندگار شدند و به این حرفه

پرداختند. یا آیا امکان دارد که برعکس، این چینی‌ها بودند که این هنر و صنعت را از ایرانی‌ها آموختند و رواج دادند؟ تا کمتر از حدود صد سال پیش، این حرفه در ایران تقریباً منحصر به کاشان و در انحصار یهودیان آن شهر بود؛ و این حقیقت گواهی بر صحت این فرضیه است که حتی اگر محتاطانه بگوییم، چینی‌ها این صنعت را به ایران آوردند و یهودیان کاشان آن را آموختند و سپس در ایران توسعه دادند. به هر حال خدا داند! اما فکر می‌کنم که قرن‌ها تولید قالی و مخمل ابریشمی در کاشان و مرغوبیت بالای این محصولات، حاکی از آن است که این شهر مصدر تولید ابریشم و محصولات ابریشمی در ایران بوده است.

افزون بر آن، چنان که می‌دانیم پس از اوج دوران فعالیت جاده ابریشم و آغاز افول آن در قرن پانزدهم میلادی، در حدود سال ۱۴۹۲ م، حاکمان وقت، یهودیان و مسلمانان را از اسپانیا اخراج کردند. بنا به نقل قولهای سینه به سینه، در آن زمان تعدادی از یهودیان اسپانیا به اصفهان و کاشان در ایران آمدند. جالب است بدانیم که در کاشان، خانواده‌هایی قدیمی بودند که فرزندان به نام «سینیور» داشتند و دیگران آنها را به این نام می‌خواندند. آیا این همان واژه سینیور^۲ به معنی «آقا» در زبان اسپانیایی نیست؟ همچنین یهودیان اصفهان به هندوانه «سندی» می‌گویند. آیا این همان واژه سندی^۳ برای این میوه در زبان اسپانیایی نیست؟ یا این که یهودیان اصفهان به خانه «کزه» می‌گویند. آیا این همان واژه کازا^۴ یعنی خانه در زبان اسپانیایی نیست؟ این کلمات چگونه و از کجا تنها وارد زبان یهودیان اصفهان و کاشان شده‌اند؟ قطعاً عده‌ای از یهودیان اسپانیایی به این دو شهر آمده بودند و همانجا ماندگار شدند. افسوس که زندگی به دوست من، روانشاد پروفیسور امنون نتصیر مهلت نداد تا این سویه از ماجرا را نیز بیشتر بشکافد و ما را آگاه‌تر نماید.

بگذریم.

به داستان کوچ یهودیان شهرستانهای ایران از آن سوی زمان به این سوی جهان برگردیم و از هم‌گامی یهودیان با مراسم سنتی سایر ایرانیان، از آن جمله «زورخانه»، این ورزش باستانی ویژه ایران، یادی کنیم.

یادش به خیر، زورخانه «باشگاه اردن»! آقای الیشا مُرشد آن زورخانه بود و آقایان ابی کلیمیان و جهانگیر سلیمانی، با لباس مخصوص زورخانه بر تن، پهلوانان حرفه‌ای و به اصطلاح میاندار. ما

^۲ Señor.

^۳ Sandía.

^۴ Casa.

نوجوانان هم کنارِ گود حرکات میاندارها را تکرار می کردیم و به جای «صلوات» که ندای ورزشکاران مسلمان بود، با زنگِ مرشد به زبان عبری فریاد می زدیم، «آدونای هوها-الوهیم! آدونای هوها-الوهیم!» — «خداوند قادر متعال است!» آه که سالها صبح زود با صدای جاودانی مرشدِ معروف «شیر خدا» بیدار می شدیم که از رادیو پخش می شد.

(* دوستداران می توانند آوای مرشد **جعفر شیرخدا**، نخستین مرشدِ «رادیوی ملی ایران» را از راه لینک زیر در یوتیوب بشنوند.

<https://youtu.be/JVoZbzKkcyg>

بخش دوم

دوران شکوفایی بی سابقهٔ مردم ایران فرارسیده بود و اسفبار است که ملت قدر موهبت را ندانستند و تغییری ویرانگر و جبران ناپذیر را بر خود تحمیل کردند. **امیر کبیر** گفته بود، «ابتدا فکر می کردم که مملکت وزیر دانا می خواهد. بعد فکر کردم که شاید شاه دانا لازم دارد. اما اکنون می فهمم که مملکت به ملت دانا نیاز دارد.»

آری، **ملت ها، ادیان یا دولت ها**، اینان تنها به کتاب و قوانین پیشرو و سودمند نیاز ندارند، بلکه **مجریان دانا** می خواهند. افسوس که ایرانیان موفقیت و دست آوردهای خود را قدر ندانستند و در نتیجهٔ این سهل انگاری دردناک، اکثریت مفید یکی از بهترین نسل‌های تاریخ ایران که با طلوع پهلوی به دنیا آمده بودند، با غروب پهلوی از ایران خارج شدند. با این حال هنوز همه چیز دیر نشده است. بهتر است اینان توجه کنند که حتی مقدم بر آموختن علوم روز توسط فرزندان ایشان، لازم است که مهاجران **میراث‌های نادرست** را — که اغلب بازده آموزه های کتب مذهبی دین ارثی، مبنی بر نفرت‌های فرقه ای و مذهبی هستند — به دور بریزند.

دین ارثی همان دینی است که امروز نزدیک به همهٔ مردم دنیا، هر یک به نامی، از آن پیروی می‌کنند، هر چند که هیچ یک در انتخاب آن ابداً دخالت یا حق انتخابی نداشته اند و نفهمیده پذیرفته اند و ندانسته عمل می‌کنند. اینان اگر خود یا اجدادشان در بخشی از هندوستان به دنیا آمده باشند، گاو می‌پرستند، اما اگر در چین پا به عرصهٔ هستی گذاشته بودند، مجسمه می پرستیدند! در نتیجه، کمابیش با دسته بندی منطبق بر نقشهٔ جغرافیای جهان، هر گروه به نامی مدافع سرسخت دین موروثی خود می‌باشد و اعضای آن

خود را موظف و مقید می دانند که برای حفظ آن دین، هر گروهی را که اجداد ایشان دوست می دانستند، دوست خود بدانند، اما هر گروهی را که پیشینیان آنان دشمن می داشتند، دشمن بیندارند. از دید اینان، انجام چنین وظایفی ثواب، اماغفلت یا سرپیچی از آنها گناه محسوب می شود. افزون بر آن، هریک از اینان به شکلی نگران ترک این سنت ها در نسل های آینده می باشند، غافل از آن که اصل فلسفه «دین ارثی» در دنیا به تدریج در حال سقوط است و «منشور حقوق بشر» به تدریج جایگزین دین های اجدادی من و شما خواهد بود؛ و آن هنگام روزی خواهد بود که به قول سعدی، «رسد آدمی بدانجا که به جز خدا نبیند.»

در حقیقت آن روز خجسته زمانی فرا خواهد رسید که بشر فهمیده باشد بهترین دینداری «انسان بودن» است؛ و این همان اصلی است که ادیان مترقی از ابتدا در صدد تعمیم آن بوده اند — چنان که تورات مقدس می گوید، و *آهوتالیرعخا کاموخوا*،^۵ «همنوعت را مانند خودت دوست مدار!» چنانچه مردم دنیا همین گفته نغز ۳۳۰۰ ساله را که **هیئل بزرگ** چکیده همه تورات می دانست، اجرا کنند، دیگر هرگز به هیچ دین و کتاب دینی، رهبر و منبر، یا ساختمان و پرستشگاهی عظیم نیازی نخواهد بود.

چنان که پیشتر نیز یادآوری کرده ام، مهاجرت پربرکت و هرچند اجباری چند دهه اخیر توسط جمعی قابل توجه از ایرانیان صرفاً مهاجرت از مکانی به مکان دیگر نبود، بلکه مهاجرتی وسیع از آن سوی جهان به این سوی زمان بود. هم از این رو، موفقیت ایشان منوط به ترک آموخته های ارثی فتنه انگیز و فراهم کردن زمینه برای همگامی با دانش نوین و تطبیق خویش با تمدن روز خواهد بود؛ و گر نه آش همان و کاسه همان: نسلی خوش پوش و خرافاتی در فضایی بهتر و مکانی خوش آب و هوا تر!

می گویند تاریخ تکرار می شود، چه کوچک یا بزرگ. هنگامی که حدود یک صد سال پیش، یهودیان شهرستانی به تهران کوچ کردند، اغلب خانواده ها فرزندان در تهران داشتند — از جمله خود نگارنده، در سن ۱۲ سالگی — که پیش از آنان برای کار به پایتخت آمده بودند و با توجه به آشنایی بیشتر و موقعیت محکمتر خود، اغلب عصای دست پدران خود گردیدند.

به همین ترتیب، در حدود چهل سال گذشته نیز اکثریت خانواده های یهودی ایرانی در جریان مهاجرتی پربرکت و اجباری ایران را ترک گفتند و به فرزندان خود پیوستند که بیشتر آنان از پیش در دانشگاه های آمریکا، اروپا یا اسرائیل سرگرم تحصیل بودند. سواد امروزی این فرزندان با تجربه گرانبهای پدران و مادران آنان در آمیخت و این ترکیب خمیرمایه پیروزی های علمی و اقتصادی امروز ایشان گردید. البته در

^۵ "ואהבת לרעך כמוך".

این میان نمی توان از استثنایی مهم چشم پوشی کرد و آن گروهی از جوانان بودند که به مکتب خانه های دینی برده شدند.

از سویی، دانشگاهیان علوم روز را می آموختند؛ و از سویی دیگر، مکتبی ها علوم به اصطلاح عهد عتیق را یاد می گرفتند که شامل کتاب های غیر مقدسی همچون میثنا، گمارا و مجموع آنها تلمود، و یا حجمی از تفاسیر و حکایات گوناگون بود. این گونه نوشته ها و امثال آنها هرچند حاوی نکاتی بسیار مفید و آموزنده هستند، اما در همان حال آکنده از نوشته های نادرست، غیر منطقی و غیر عقلانی هستند.

هرچند نگارنده اقرار می کند که از نظر دینی واجد شرایط لازم نیست، اما او نیز طبعاً می تواند که مانند دیگران عقاید و آموخته های خود را در عین تواضع اظهار نماید. با این توضیح، نگارنده پس از مطالعات فراوان به این نتیجه رسیده است که بی تردید و فراتر از توضیحی قالبی، یکی از دلایل اصلی یهودی ستیزی در دنیا که طی سالها و قرون متمادی تاکنون ادامه داشته است همان بخشهای نامناسب از نوشته های این کتابهای مذهبی و مُنتسب به مذهب است. من یقین دارم آنها که به حق عاشق نوشته ها و تفاسیر صحیح این کتابها هستند اما نکات مطلقاً نامناسب آنها را ندیده می گیرند، به من اعتراض خواهند کرد. در حالی که نگارنده دلایل خود را در دست دارد، دلایلی که نشان می دهند موضع دفاعی و اعتراض این گروه به جا نیست و مطالعه آنها هر فرد واقع بینی را با حقیقت آشنا می کند، هر چند که خود ارائه برخی از آن دلایل را مصلحت نمی داند.

نگارنده همچنین معتقد است که دو هزار سال پیش نیز که طبق فرمان تورات مقدس، با تشکیل مجمع قضاات روز با عنوان «سهندرین» به ریاست هیلل، می خواستند ۳۲۳ اصل از ۶۱۳ فرمان را منسوخ کنند، گروهی همچون امروز مخالف هرگونه تغییری بوده اند! اما بر خلاف خواست محافظه کارانه آنان، سرانجام ۳۲۳ اصلی که ناخوانا با علم و فهم روز بودند در همان دوران حذف شدند. قطعاً چنین بازبینی هایی به حکم زمان ادامه خواهد داشت؛ و گر نه این کتابها مانند فرزندی که بهتر از والدین خود نباشد، عقب افتاده از زمان محسوب خواهند شد. امروزه، ادامه تدریس چنین مباحث ارتجاعی تنها منجر به تکرار و تمدید واپسگرایی در نسلهای آینده خواند شد.

نگارنده ضمن ادای احترام به مطالب آموزنده این کتب و دیگر منابع، بر این باور است که یک جمله نامناسب و حاوی نقطه ضعفی اساسی، نه تنها بدآموزی دارد، بلکه می تواند مدرکی مسموم در دست

عیب جویان شود و به اصطلاح مانند یک قاشق «خمیر مایه»^۶ یک تانکر بزرگ شیر سالم و مفید را غیر قابل استفاده کند! به جرأت و به استناد نقطه ضعف هایی آشکار در این نوشته ها می گویم که تدریس همه این مطالب، در هم و بدون گزینش عاقلانه، صحیح نبوده و نیست؛ و برای آن که نسل های آینده از بازده تکرار اشتباه ها و ناکامی های گذشته رنج نبرند و همچنین این نقطه ضعف ها در اختیار دشمنان ما قرار نگیرند، باید از تدریس کل آنها هر چه زودتر خودداری شود. بی تردید دشمنان همواره در صدد یافتن نقطه ضعف های ما بوده و خواهند بود.

آن کس که بدم گفتم، بدی سیرت اوست آن کس که مرا گفت نکو، خود نیکوست
حال متکلم از کلامش پیدا است از کوزه همان برون تراود که در اوست

آنان همانند خفاش شب- کور که تاب دیدن نور را ندارد، طاقت دیدن خدمات هزاران دانشمند یهودی به بشریت را ندارند. در نظر بگیری که دولت ایران سال ها است که در شهر قم، اداره ای برای ترجمه همه کتاب های دین یهود از زبان عبری به فارسی، انگلیسی و عربی تأسیس نموده است. آیا آنها جز یافتن نقاط ضعف ما هدفی دیگر دارند؟ به قول مولوی،

گر نداری دانش ترکیب رنگ بین گلها زشت یا زیبا مکن
خوب دیدن شرط انسان بودن است عیب را در این و آن پیدا مکن

افسوس که واژه آزادی در دنیا، به سرپرستی بسیاری از سیاستمداران بی سیاست، به ویژه در آمریکای آزاد، بر علیه خود قدم بر می دارد، تا آنجا که بسیاری از اوقات منجر به هرج و مرج می شود و مورد سوء استفاده فرصت طلبان و سوء تعبیر دشمنان قرار می گیرد.

برای نمونه، در آمریکا در موقعیتی حساس، به جای تقویت نیروی پلیس، با نادیده گرفتن خدمات صدها هزار پلیس فداکار و وظیفه شناس، خطای تأسف بار یک یا ده نفر پلیس نادان را به ناحق و در موقعیتی حساس، به حساب همه نیروی پلیس آمریکا گذاشتند؛ و با شتاب، از بودجه این نهاد کاستند و موجب تضعیف کل قدرت پلیس گردیدند. در حالی که مصلحت در **تنبيه اقلیت خطاکار** از یک سو و تشویق و حمایت مؤثر از اکثریت لایق پلیس، غالب بر ششصد هزار نفر، از سوی دیگر بود. هم اینجاست که آینده- نگران، به ویژه پس از شیوع کرونا، نگران آینده اند. اهمیت این مسئله به گونه ای است که امروز نه تنها آمریکا بلکه سراسر دنیا بر سه راهی سرنوشت ساز و حیاتی **بهداشت عمومی، اقتصاد و امنیت**

⁶ Yeast.

قرار گرفته است. این هر سه زمینه به یکدیگر وابسته اند و همگامی آنها برای اداره کشورهای دنیا حیاتی است. راهی نیز جز همکاری و همیاری همه دولت ها و ملت ها برای یافتن چاره‌ای متعادل و کارساز در میان نیست؛ و سیاسی نمودن این سه زمینه برای تضعیف یکدیگر بازدهی جز پشیمانی در بر نخواهد داشت. چنان که ولتر می گوید، «در سیاره کوچک ما، عقاید بیش از زلزله و بیماری موجب مرگ و میر شده اند.»

از آن سو در خبرها بود که در گوشه ای دیگر از دنیا، دولت چین، ظاهراً برای پیشگیری از رشد تروریسم، به جای جلوگیری از تدریس کتابهای فتنه انگیز، اقدام به عقیم کردن زنان و ناتوان کردن مردان مسلمان ایغور کرده است! یکی قدرت حیاتی پلیس را تضعیف می کند و دیگری پدران و مادران را ناتوان می گرداند! در فرهنگ فارسی درباره این گونه اقدامات بی جا می گویند، «در سُرنا از سر گشاد آن دمیدن!»

موضوع احتمال عامدانه بودن انتشار ویروس کرونا، مرا به یاد انشاءهای دوران دبستان می اندازد. «از او بترس که از خدا نمی ترسد!» واقعاً باید از آنها ترسید که به هر نامی — چه خدا باشد یا دین، اخلاق و یا حتی ادعای انسانیت — پایبند وجدان نیستند؛ چرا که «وجدان» نماینده همه خصلت ها و باور های انسانی در وجود بشر است. از این رو، می توان گفت، از او بترس که وجدان ندارد!

بهتر است واقع بین بود. من یقین دارم که در آینده ای نه چندان دور، برای بقای دین، برای رفع نقطه ضعف های همگانی و به هدف همگامی با دانش معاصر، نه تنها کتاب های درسی غیر مقدس که امروز در مکتب های دینی آموخته می شوند، بلکه کل نوشته های مذهبی، به ویژه آنجا که می گویند «بکشید! بکشید!»، همگی مورد بازبینی و ارزیابی مجدد قرار خواهند گرفت. بزرگترین خیانتی که در حق بشر شده است نکات فتنه انگیز کتاب های مذهبی بوده است. افسوس که مروّجین دینی این کتابها و پدران و مادران ناآگاه، به گمان ترویج دین، این گفته ها را مانند سمی کشنده، نسل اندر نسل در ذهن و روان نوع بشر تزریق کرده اند؛ و دردناک آن که سود جویان نیز به نوبه خود آنها را همچنان ابزار سوء بهره قرار می دهند. بازده چنین فرآیندی ایجاد تنفر تا مرز کشتن و سوزاندن یکدیگر، آن هم به گمان خام «ترویج دین» بوده است. این پدیده تأسف آور قرنها است که تکرار شده است و تاکنون به شکل های گوناگون ادامه یافته است؛ و تا روزی که کتاب های حاوی نکات فتنه انگیز و به اصطلاح «مقدس» (!) شناخته شوند و ترویج بی چون و چرای آنان پایان یابد، ادامه خواهد داشت. در گذشته ای نه چندان دور، حدود صد سال پیش، شادروان **حاکم داوید** پدر حاکم یدیدیا شوفط در کاشان گفته بود، «صبرم نیست که

اسرائیل مستقل شود، بیایند و نوشته های بی جا را حذف کنند.» کمی بر ژرفای این گفته حکیمانه تعمق کنید. به راستی که می توان انسان ها را در حیات و ممات از راه گفته ها و نوشته هایشان شناخت.

اما اندکی بیشتر پیرامون چند موضوع روز...

جهانگیر شدن ویروس کرونا^۷ و تعلیق و توقف بخش عمده ای از زندگی در آمریکا و جهان از اوایل سال، و در پی آن، تظاهرات اعتراض آمیز در سراسر آمریکا در اعتراض به کشته شدن آقای جرج فلوید، سال ۲۰۲۰ م. را به دست انداختند. برخی از منتقدان خوش قلب یا مغرض آمریکا به غلط این اعتراضات را «تظاهرات سیاهان» خواندند، در حالی که اکثریت این تظاهرکنندگان را سفید پوستانی تشکیل می دادند که اغلب با برگزاری راه پیمایی های صلح آمیز، همگام با سیاهان، به شیوه قتل ناجوانمردانه و رقت بار یک انسان به دست مجری قانون اعتراض می کردند. در حقیقت بی وجدانی یک انسان بی وجدان سیل انسانهای با وجدان را به حرکت درآورد. آنچه میان انسان و حیوان فرق ایجاد می کند «وجدان» است. آری، تنها هم رنگها هم درد نیستند، بلکه هم فکران نیز همدردند. همچنان که پیشتر دیدیم، در زمان جنگ جهانی دوم و به هنگام جنایت هولوکاست، شمار زیادی از غیر یهودیان با یهودیان هم دردی و همراهی کردند. همچنین در جنگ بوسنیا در دهه آخر قرن بیستم، در حالی که مسلمانان را بیرحمانه در اروپای معاصر می کشتند، تا مدتها تنها دولتی که برای جلوگیری و پایان ظلم به این مظلومان قدم برداشت اسرائیل بود. کسی که خود طعم تبعیض را چشیده باشد و فشار ظلم را تجربه کرده باشد، ظلم را می شناسد و رنج دیگری را زیر لگدهای ستم احساس می کند. چون انسان علاوه بر عقل، از احساس خود نیز پیروی می کند — و این احساس است که همدردی را به همراه می آورد.

این احساس درد جرج مقتول بود که میلیون ها نفر را به خیابان ها آورد، چون این عذاب به هیچ وجه حق مقتول نبود. در سطحی وسیع تر و جهانی، این نحوه قتل رقت بار و ناحق حضرت عیسی مسیح به دست سرداران رومی بی وجدان بود که دنیا را به شدت تحت تأثیر قرار داد و موجب رشد مسیحیت گردید، سردارانی نظامی که به اصطلاح مجری قانون در آن روزگار بودند. رنج آن رخداد دردناک چنان است که هنوز پس از دو هزار سال، مجسمه رقت بار صحنه دلخراش تصلیب یادآور حقانیت حضرت عیسی مسیح در ذهن پیروان او و مظلومیت و بی گناهی او از دید جهانیان است.

⁷ The Covid-19 Pandemic.

نگارنده معتقد است که بهترین راه برای اصلاح زندگی کنونی و آینده سیاهپوستان، آموزش و پرورش درست کودکان ایشان در مدارس، راهنمایی والدین در زمینه تربیت کودک، تأکید بر نهاد خانواده و اتکاء به خانواده ها از سر آغاز تولد کودکان و در نتیجه، بارآوردن نسلی آگاه با کمک دولت است؛ چون اکثر مجرمان در آمریکا، سیاهپوست یا سفیدپوست، کسانی بوده اند که وابستگی خانوادگی نداشته اند. در واقع در محیط امروز آمریکا، تبعیض آنچنانی بین سفید و سیاه وجود ندارد، اما تبعیض میان انسانها در میزان بهره مندی آنان از مربی و سرمشق خوب، موهبت خانواده و وابستگی عاطفی و خانوادگی وجود دارد.

آری، سیاه و سفید هر دو و در همه جا محتاج تغییرند و آمریکای امروز از این امر مستثنی نیست. امید است که همراه با حفظ و تقویت موهبت آزادی در آمریکا، روزی واژه منحوس «کشتن» از متن کتب مذهبی، قوانین کشوری و ذهن نوع بشر پاک شود و بشر فارغ از هر قانون و دینی، دریابد که به هر عنوان که باشد، با شکستن پای دیگری، نه پا شکسته و نه پاشکن هرگز بهتر راه نخواهند رفت. بر عکس، مثبت و انسانی اندیشیدن، دلسوزی، خیرخواهی، درمان و همیاری با دیگران موجب موفقیت است.

بخش سوم

رضاشاه کبیر می گفت که «گاهی باید خوشبختی را به زور به ناآگاهان تحمیل کرد.» (نقل به معنا)

روزی به رضاشاه، کسی که قدرناشناسان او را «بی سواد» می نامند، خبر می دهند که وضع اقتصاد خوب نیست و بیکاری زیاد است. شاه می گوید، «راه و ساختمان سازی بهترین راه احیای اقتصاد مملکت است، چرا که همه مشاغل و حرفه ها از آن بهره مند می شوند و در نتیجه، کار ایجاد می کند.» او دستور می دهد که در همه شهرها، مردم را به ساختمان سازی تشویق کنند؛ و حتی در برخی نقاط، به مالکان مهلت دو ساله برای شروع ساختمان بدهند. به خاطر دارم که چند نفر از آشنایان که در خیابان شاهرضا، حدفاصل «دبیرستان البرز» تا میدان فردوسی زمین داشتند، می گفتند، «ما با تهدید رضا شاه ساختیم!»

در پی آن دستور، یهودیان آنقدر ساختند که گروهی حسود و احمق به رضاشاه گفته بودند، «به زودی یهودیان مملکت را صاحب خواهند شد! اعلیحضرت، جلوگیری کنید!» اما شاه دانا گفته بود، «اینها ساختمانها را بغل خواهند کرد که با خود ببرند!» وی برعکس دستور می دهد که یهودیان را در این امر مهم تشویق کنند. درست گفته اند که خطرناکترین دشمن هر فرد یا جامعه ای دوستان حسود ایشان هستند.

دشمن دوست نما را نشناسیم ز دوست ریسمان در دل شمع است، ولی دشمن اوست

در زبان عبری، واژه ^۸ *بینا* به معنای «فهم و شعور» و واژه *سِکِل*^۹ به معنای «عقل» هستند. عقل چراغ راهنمای بشر است تا راه از چاه بشناسد. آدم با شعور از نیروی تخیل و تجسم برخوردار است. چنانچه ادیسون ناتوان از آن بود که پیشاپیش تصویری از لامپ برق و روشنایی آن را در ذهن خود ترسیم کند، هرگز حاضر نمی شد که هزار و یک بار شکست بخورد تا سرانجام در هزار و دومین آزمایش، موفق گردد و دنیا را روشن کند. اینجاست که **آینشتاین** می گوید، «تخیل مهمتر از معلومات است.»

هرچند رضاشاه سواد نداشت، اما مهمتر از آن، **شعور داشت**. مجسم کنید که او در ظرف تنها ۱۶ سال، کشور خود را تا کجا پیش برد؛ و اگر پنجاه سال دیگر مانده بود، چه می کرد! افسوس که انسان هنگامی ارزش یک موهبت را می فهمد که آن را از دست داده باشد؛ که «سلامتی» نمونه بارز آن است.

به عقیده نگارنده، چنانچه زعمای سیاسی امروز آمریکا مانند رضاشاه «بی سواد» بودند (!) بخشی از پولی را که این روزها برای گرداندن چرخ اقتصاد به بازار کار تزریق می کنند به صورت وام بدون بهره در اختیار زمین داران قرار می دادند تا با ساخت واحدهای مسکونی در سراسر آمریکا، علاوه بر ایجاد کار و رونق اقتصاد، **معضل بزرگ گرانی و کمبود بناهای مسکونی مرتفع شود**. جای شگفتی است که امروز بیش از پنجاه درصد از درآمد طبقات متوسط در آمریکا صرف اجاره خانه می گردد. این **مشکل نمی تواند دوام یابد**؛ و تا آنجا که ادامه پیدا کند، هر روز بر شمار بی خانمان ها افزوده خواهد شد.

چنان که ضرب المثلی معروف می گوید، «ماهی نبخشید؛ ماهیگیری را آموزش بدهید!» حاتم بخشی های تریلیون دلاری حکایت «ماهی دادن برای خوراک امروز» است و کارساز خواهد بود. آنچه کارساز خواهد بود «آموزش ماهیگیری» و فراهم کردن امکانات آن است. در غیر این صورت، این پولها ذره ای تأثیر در برطرف کردن مشکلات امروز و آینده نخواهند داشت و در حد همان «دادن یک وعده خوراک ماهی» برای عده ای محدود خواهند ماند. در مورد دارایی و هزینه بی جا، چه به **جا گفته اند** که «یک احمق نیز احتمال دارد به پول برسد، اما نگهداشتن آن پول نیاز به انسانی عاقل دارد.» با دیدن حزب-بازی های امروز در آمریکا و اسرائیل، به یاد این گفته افتادم: «**قدرت فساد می آورد؛ و قدرت زیاد، فساد زیاد.**» دانستم که **خواست قدرت هم فساد می آورد؛ و خواست بیشتر آن، فساد بیشتر.**

به هر حال، گفته اند که «دانش انسانها ناشی از تجربه های ایشان است؛ و تجربه هایشان برگرفته از اشتباهاتشان.» تا کی باید فریب رندان و چوب ساده دلی خود را خورد. حکایت می کنند که روزی، یک

^۸ بینה.
^۹ סֵקֶל.

روستایی گاو نر خود را برای فروش به میدان شهر می‌برد. خریدارهای ناآگاه از او می‌پرسند، «این گاو روزی چند کیلو شیر می‌دهد؟» فروشنده ناقله پاسخ می‌دهد، «گاو ما شیر نمی‌دهد، اما ماشاءالله به پیشابش!» نام آزادی هم شفا نمی‌دهد، اما ماشاءالله به ظلم‌هایی که به نام آن می‌شود!

در این راستا، اعمالِ تنبیهِ ظالمانه بر افرادِ ظالم به دستورِ دین یا قانون هرگز کارساز نبوده است. با توجه به این امر، هرچند دردناک است اما جای شگفتی نیست که طبق آمار، هم اکنون میزان ظلم و ستم بر آدمیان در نقاطِ مختلفِ دنیا همچنان رو به رشد دارد. برای ریشه کن کردنِ ظلم، هنر آن است که ظالم به بار نیاوریم. انسانِ ظالم ساختهٔ اجتماع است؛ و این گفته به معنای انکارِ مسئولیتِ فردی نیست. نمی‌توان نقضِ غرض کرد و با اعمالِ ظلمِ متقابل، به دستورِ دین یا قانون، تحتِ عنوان مجازات و غیره، ظالم را اصلاح کرد. قوانینِ شرعی و اجتماعی، و یا تحمیلِ انضباطِ بیرحمانه و سختگیریِ چه بسا خشونت آمیز از سوی والدین و دولتها، اساساً کارساز نیستند و نمی‌توانند فرزندانِ با وجدان به بار آورند. اصولاً کردارِ انسانی و درستِ انسانِ باوجدان مشمولِ کنترلِ قوانینِ شرعی و عرفی نمی‌گردد. انسانِ باوجدان از قوانینِ شرعی و عرفی ترسی ندارد، بلکه با رفتارِ انسانیِ خود عملاً به آنها احترام می‌گذارد و در صلح و آرامش به سر می‌برد.

در این صورت، آیا وجدان ارثی است؟ خیر! آنچه می‌تواند انسانِ باوجدان پرورش دهد آن است که برای فرزندانِ خود سرمشقِ وجدان باشیم. ما باید در عمل به آنان مهربانی و نوع دوستی بیاموزیم و اجازه ندهیم بذر ظلم در وجود آنان بنشینند. چنان که گفته‌اند، «حکومت با کفر می‌ماند، اما در اثر ظلم فرو می‌ریزد.» امروز بشر دریافته است که انسان منحصر به جسم خود نیست؛ تن و روان به هم پیوسته اند و از راه روان-درمانی می‌توان انبوهی از مشکلاتِ روحی و جسمی را برطرف نمود. هم از این رو بهتر است که مجازات‌های جسمی سنتی و دینی را ترک کنیم و دور بریزیم. اینها و انبوهی از دیگر شیوه‌های تنبیه به وضوح بی نتیجه بوده اند و شکست خورده اند و صرفاً زادهٔ تخیلِ دورانِ بربریت بوده اند. به جای آن، چه بهتر که مانند برخی از کشورهای متمدنِ اسکاندیناوی، از راه روان‌درمانی، مجرمین را درمان کرد و برای پیشگیری از کجروی و جرم در آینده، از هم اکنون کودکان خود را متعادل و با وجدان بار آورد. ایکاش بعضی از مروجینِ دینی به خود می‌آمدند و به جای مغزشوییِ جوانان به هدف پیروی از روشِ ایشان، به این نهال‌های حسّاس در درکِ اوامرِ سودمندِ دینی کمک می‌کردند و آنان را آزاد می‌گذاشتند تا خود راه خویش را پیدا کنند و انسانهایی آگاه به بار بیابینند، نه جمعی مقلدِ مادام‌العمر!

به گواهی تاریخ، هرگز هیچ تحولی زودتر از خواست زمان و آمادگی محیط به وجود نمی آید. این همان موقعیتی است که برای تحصیل نسل مهاجرین ایرانی، در اروپا و آمریکا بعد از انقلاب فراهم شده است که در عمل می بینیم بیش از ۹۰ درصد جوانان نسل مهاجران تحصیلات دانشگاهی دارند. بینش اینان جوابگوی نیازهای آینده جامعه ایرانی خواهد بود، چنانچه مروّجین مذهب، سدّ راه فهم و تحصیل ایشان نگردند.

همچنین با دیدی آگاه از تاریخ، باید هشدار داد در صورتی که بیماری تبعیضات نژادی و دینی در آمریکا و اغلب ممالک دیگر همچنان ادامه پیدا کند، بشر آینده خوبی در پیش نخواهد داشت. به آینده ای زیبا بیاندیشیم و برای رسیدن به آن کوشش کنیم. به یاد داشته باشیم که دوراندیشی کلید موفقیت و واقع بینی شرطی ضروری برای آن است.

در پایان، به قول شاعر،

با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشگر است

از یکی از نویسندگان می پرسند، «بهترین مقاله شما کدام است؟» می گوید، «نوشته بعدی!» به امید آن که هر چه زودتر در فرصتی دیگر باز با شما باشم. در این فاصله، چه خوب که سری هم به وبسایت من به آدرس www.BabaNouri.com بزنید! به امید دیدار...

نورالله «نورمن» گبای

ژوئیه ۲۰۲۰، لس آنجلس

(بازبینی نهایی، سپتامبر ۲۰۲۰)

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته های نورالله «نورمن» گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، شامل سه کتاب او، از آن جمله لحظاتی برای تفکر، واژه نامه زبان یهودیان کاشان، و به زودی، همگام با زمان، به وبسایت www.BabaNouri.com مراجعه کنید.

(پایان نوشتار)